

بشکر مبدی

یکی در از درد و غم کشته
بر رسم تنه زان بر دشمن
و کرده کی توان زان تنم در
کند در شرطش تو مکان
نند زین شو مشکین دام
دل عشاق از ان یکسانه
بند کوشش ختم شده این روشن
یکی در بارگاه آدمیت
همیشه تا عطای دور عالم
چنان دل با خدای عالمین
سخن را از دعای او یقینی
سینه کاری مکن چون خادو
ازین صحرای جو افامه بکن

یکی سر بر با کوران زنده
که مانند دور از ان اندر بی تمام
بعده خدا نعت این کوهر
وزان موند کگلش تو کمان
دهد از شرف شیرین کام دل
لب خوبان ازین یکدشمن
بسان کوز منزل ختم بر ناس
جز او کم یافت راه حریت
کند طبع لیمن شد در خرم
که ناید از عطای عالمین
بازش زبان بکشای جان
بشوار چشم پر خون نام خویش
وزین میدان سواد نام علی کن

خوشتر آن ره رو که بخت سازگار
نظر در آتش از دل غم میخورد
ز جانش سر زنده می دوی
ز مویج بحر الطاف الهی
چو آرد تازه کلما را در آغوش
قلم سبجی این جنس فافو
که باشد بعد از ان سالی خرد
گرفتم بیت پیش اشاره
خداوند ایزدان ره عشقی
که باد این نوع دوستی
مبارک برشته دارکان در
بخصیص آن جو اغرد گشای در
ز بس پیشه مردی دلیر است

نشانه بر لب آن جو بیارش
غبار از خاطر در هم بشوید
ز جیب آرد برون دست و پا
کند این نشانه لب با قطره غم
نمودد باغبان بروی فراغ
رساید آغوشی با ناز
نهم سال از نهم عشر از نهم صد
هزار آمد و لیکن چار باره
نماده بار و روزم لکمی عشق
نتی در امان و جیب از وصله
غیض فریبستان شیر هویت
کعبه چون نام با کعبه بر سر
ز مردان جهان نامش دوی

بکار